

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

امین قضائی

۱۰/۰۹/۱۹

فقر شناسی

فقر یک موقعیت پارادوکسیکال شهری است. فقر باعث محرومیت شما از فرصت ها ، امکانات و موقعیت های رقابتی می شود در عین حال این محرومیت از فرصت ها موجب فقر هم می شود. ایدئولوژی سرمایه داری رقابتی با واژگونی مضحک خود می گوید : شما فقیر هستید چون نتوانستید از فرصت ها برای پیشرفت فردی در جامعه استفاده کنید. اما اگر این سوال ادامه پیدا کند پارادوکس (۱) آشکار می شود:

چرا آنها نتوانستند از این فرصت ها استفاده کنند ؟ چون فقیر بودند. مثلاً می گویند یک کارگر ساده باید هم فقیر باشد چون از موقعیت تحصیل استفاده نکرده است ، اما چرا استفاده نکرده است؟ چون از اول فقیر بوده است. چون در محله ای فقیرنشین با والدینی کم سواد و در نتیجه بی توجه ، سطح آموزش پائین و ضرورت کار کودکان برای تأمین معاش خانواده بزرگ شده است. پس یک پارادوکس وجود دارد. اما کژاندیشی ها و دروغ های ایدئولوژی به همین جا ختم نمی شود : اصلاً یک کارگر ساده چرا باید فقیر باشد ؟ مسأله اصلی اینجاست که او بسیار کمتر از مقدار ثروتی که تولید می کند و خدماتی که انجام می دهد ، معادلی از همان ثروت دریافت می کند. مسأله اصلی وجود نرخ استثمار است و نه مسأله برابری حقوق ها و یا کاهش اختلاف سطح دستمزدها . از نگاه مدیریتی چرا باید اصلاً شغلی وجود داشته باشد که کسی با اشتغال بدان نتواند معاش خود را تأمین کند ؟ خوب چرا اصلاً چنین شغلی را حذف نمی کنید؟ اگر این حرفه لازم بوده و ارزشمند است پس چرا کارگران این حرفه بسته به ارزش کار خود مزد دریافت نمی کنند؟ اینها همه ی پارادوکسهایی است که فقر تولید می کند.

فقر همچنین یک موقعیت زیستی است که هیچ سوژه سخنگویی تولید نمی کند. سوژه سخنگو باید در موقعیت غیرپارادوکسیکال یا غیرپروبلماتیک باشد یعنی در موقعیت مشخص مالکیت و قدرت. فوکو تصور می کرد که سوژه سخنگو یک چشم انداز قدرت است اما او هیچ درکی از این مسأله نداشت که بعد دیگر این قدرت ، مالکیت است. در واقع پیش از هر چیز قدرت سخن نمی گوید ، مالک سخن می گوید. بگذارید مثالی بزنم تا مسأله واضح شود . دوگانه استاد / دانشجو را در نظر بگیرید. وقتی استاد درسی تدریس می کند و نظر خود را می دهد ، این گفته به معنای انتقال دانش از استاد به دانشجو قلمداد می شود. اما وقتی دانشجو ، دانش خود را در قالب یک پایان نامه منتقل می کند نام آنرا دفاعیه می گذارند. در واقع از پیش فرض گرفته می شود که استاد مالک دانش است حتی اگر

دانشجو سخن بگوید باز هم در موقعیت انفعالی قرار دارد و در نهایت استاد است که وجود دانش را در دانشجو تشخیص می دهد! بنابراین سوژه سخنگو مالک است و نه قدرت. مسأله بر سر دستیابی به موقعیت سخنگو نیست بلکه مسأله بر سر مالکیت انحصاری و خصوصی بر دانش است. در اصل چارچوب نظری مارکسیسم که صحنه ای از جنگ اجتماعی. مالکیت های خصوصی را نشان می دهد، از حیطه ی انتزاعی متافیزیک قدرت فوکو بسیار برتر و واقعی تر است.

فقرشناسی دانشی است که تلاش می کند از درون تجربه زیستی پارادوکسیکال فقراء تولید شود. این نوعی روش شناسی درمانی - نوشتاری است. فقراء هنگام برخورد با پارادوکس های زندگی با پذیرش بیمارگون جامعه طبقاتی، آنرا در خود فرو می برند و خشم خود را متوجه خود می کنند. یکی از نتایج این پس روی روانی، مذهب است. سرمایه داری به آنها تلقین می کند که شکست آنها نتیجه اشتباهات فردی در تصمیم گیری، سرنوشت و یا عدم اعتماد به نفس و... است. اینها همه از فقیر یک مازوخیست می سازد. بنابراین فقرشناسی، نوعی درمان نوشتاری هم هست. فقیر موقعیت زیستی خود را بازگو می کند، عواطف و مظالم خود را به مخاطب به مثابه یک همدرد منتقل می کند و با ضد انتقال روبرو می شود. در موقعیت خودآگاهانه نوشتن، این پارادوکسها را از نو سامان بندی کرده و شیوه های کنش آگاهانه اجتماعی و مبارزاتی را از ماحصل این نوشتار بیرون می کشد. پس فقرا باید بتوانند تجارب زیستی خود را بنویسند. از دوستان و نزدیکان خود بخواهید که بنویسند. آنها خواهند پرسید در مورد چه چیز یا چه کس؟ مردم تصور می کنند که لازمه نوشتن، نوعی دانش انحصاری روشنفکران و دانشمندان است. این تصویری کاذب است و باید آنرا دور ریخت. شاید وبلاگ ها بتوانند ابزارهایی برای تکثیر نوشتار باشند. موتورهای نوشتاری که همزمان کلینیک های مؤلفین خود هم هستند.

یک نمونه از پارادوکس هائی که در تجربه زیستی خود روبرو شدم موقعیت پارادوکسیکال مستاجر است. معمولاً خانه های مترائ بالا در محلات طبقه متوسط و به بالا را به خانواده های پرجمعیت اجاره نمی دهند همچنین افزایش مترائ خانه، افزایش کرایه خانه را به همراه دارد. بنابراین یک خانواده فقیر و پرجمعیت عملاً نمی تواند خانه ای مناسب کرایه کند. پرولتاریا شهروند نیست چون همیشه در معرض تبعید و اخراج از شهر قرار دارد. افزایش سه تا چهار برابر اجاره ها، منجر به تبعید عملی پرولتاریا به حاشیه های شهری می شود. نتیجه اینکه خوابگاه هائی در اطراف شهر هائی مانند تهران به وجود می آید اینها پرولتار هائی هستند که در شهر کار می کنند، اما گویا لیاقت ندارند که در شهر زندگی کنند! همچنین ساعات فراغت او هم همیشه رو به کاهش است. هجوم دیگری برای نابودی پرولتاریا آغاز شده است، با وجود سه و چهار برابر شدن نرخ اجاره بهای خانه توسط ماشین جنگی فاشیسم و نیروی سوداگر و مافیای بورژوازی، طبقه کارگر باید ساعات کاری خود را چند برابر افزایش دهد تا همان سطح زندگی گذشته را داشته باشد. اما متأسفانه شبانه روز ۲۴ ساعت است. این یعنی اخراج عظیم نیروی کار به سوی زاغه نشینی و حاشیه نشینی. هیچ رسانه ای نمی گوید که چرا پرولتاریا برای اجاره قوطی کبریت های بورژوازی باید پول خودش را بدهد، نمی گوید چون مرغ بورژوازی فرهنگی در زمین گرم و نرم بازار آزاد تخم گذاشته است

(۱) پارادوکس = متناقض نما